

مقاصد نویسنده فراموشی

وایموند، جی آر. گیز
سپیده فاطمه علوی

فرضیات خوانندگان درباره‌ی مقاصد نویسنده چه نقشی در فهم متن دارد؟ دیکسون و پارلتوسی (۲۰۰۱)، این پدیده را که متون، بین نویسنده و خواننده تعامل دارند به چالش طلبیده‌اند. آن‌ها در عوض ادعا کرده‌اند که متون را باید به عنوان مصنوعات مستقل از فرایندها و شرایط آفرینش آن‌ها تلقی کرد. مقاله‌ی من چند دلیل را در چرایی وابسته بودن عمیق فهم متن به تعامل عقاید نویسنده و خواننده، ارائه می‌کند. با وجود این که مقاصد نویسنده معنای متن را تضمین نمی‌کند، مردم معمولاً هم به دنبال مقاصد نویسندگان واقعی و هم نویسندگان فرضی هستند - به عنوان بخشی از استنباط‌های معنایی که هنگام خواندن استنباط می‌شوند. متخصصان نباید مقاصد نویسنده را در فهم متن بی‌اهمیت بدانند، در عوض باید به صورت تجربی به دنبال کشف این مسأله باشند که فرضیات مربوط به نویسنده تا چه حد رویکردهای ادبی و شناختی به فهم متن را شکل می‌دهند.

نقشی که مقاصد نویسنده در درک متن بازی می‌کند (یا نمی‌کند) را می‌توان با سناریوی زیر شرح داد: (گیز، ۱۹۹۹، ص ۱ و مایکلز، ۱۹۸۲). تصور کنید در ساحل خلوتی قدم می‌زنید و به توالی خطوط کج و معوجی در شن برمی‌خورید. چند قدم به عقب برمی‌گردید و متوجه می‌شوید که این خطوط، کلمات زیر هستند: روح، ریمانی است که آسمان وزمین را بهم می‌پیوندد. بیشتر مردم خطوط کج و معوج را به عنوان نوشته تشخیص می‌دهند و معنی کلمات را می‌فهمند، بدون این که لزوماً همه چیز را درباره‌ی نویسنده بدانند یا حتی بدون ارتباط دادن حضور کلمات به هیچ مفهومی از یک نویسنده. شباهت استعاری بین روح و ریمان بدون تفکر درباره‌ی قصد محتمل هر کس در نوشتن این عبارت دارای مفهوم است. اکنون تصور کنید که در حال خیره‌بودن به این الگو در شن، موجی به ساحل آمده و سپس عقب می‌نشیند و عبارت زیر را به دنبال خود به جای می‌گذارد: وجد، شلوغی مرغ آوازه‌خوانی است که بال‌هایش را بر هم می‌زند. گواهی دادن بر این واقعیه و در عین حال نادیده گرفتن مقصود نویسنده مشکل است. مردم حتماً ملزم می‌دانند که آنچه را همین اکنون دیده‌اند تشریح کنند. آیا علائم روی شن به وسیله‌ی امواجی مکانیکی تحت کنترل یک شاعر که از دیده‌ی بنده بهمان است، ایجاد شده یا این خطوط کج و معوج در شن صرفاً حوادثی هستند که آن‌ها را باید به فرایند جغرافیایی ناشناخته‌ای از فرسایش که با خوردن موج‌ها به ساحل ایجاد می‌شود، نسبت داد؟ دو احتمال را بررسی کنید: اگر استعاره‌های شنی به وسیله‌ی شخص ناشناسی نوشته شده باشند، پس خوانش ما از این عبارات می‌تواند مقاصد آرتیستیک و زیباشناختی شاعر را به حساب بیاورد. از طرف دیگر اگر استعاره‌ها به وسیله‌ی حادثه‌ی جغرافیایی به وجود آمده باشند، تفاسیر ما از این عبارات می‌تواند کاملاً متفاوت باشد.

این مثال نظری، برخی دیدگاه‌هایی من را درباره‌ی مباحثات دیکسون و پارلتوسی (۲۰۰۱) علیه مدل ارتباطی متن، برجسته می‌کند. دیکسون و پارلتوسی این ایده را که متون، اشکال ارتباط بین نویسنده و خواننده هستند، به چالش طلبیده‌اند. آن‌ها پیشنهاد کرده‌اند که متون را می‌توان به عنوان مصنوعات فارغ از فرایندهای ذهنی و شاید شرایط تاریخی تولید متون، فهمید و مورد مطالعه قرار داد. مردم به محض این که بازتاب‌هایی ذهنی معقولی از سوادزبان‌شناختی ساختند که برای

اهداف شخصی خوانندگان کافی باشد، متون را می‌فهمند. از این دیدگاه که مدل مختصه - ساخت، نامیده شده، خوانندگان با عبارت: وجد، شلوغی مرغ آوازه‌خوانی است که بال‌هایش را بر هم می‌زند، یکسان مرحور می‌کنند، بدون توجه به این که در اصل، نویسنده‌ای آن را نوشته باشد یا صرفاً پیام حادثه‌ای ژنتیکی در شن باشد. ادعای من این است که این نظریه طرز اشتباهی این احتمال را نادیده می‌گیرد:

مردم طبیعی انسانی عادی خود را برای فهم آنچه که مردم دیگر در تفسیر کارهای غیر زبان‌شناختی، زبان‌شناختی و هنری می‌گویند یا انجام می‌دهند، به کار می‌گیرند. علائق ما به ارتباط برقرار کردن با مقاصد دیگران چنان بخش عمیقی از چگونگی ساخت تفاسیر معنی‌دار از مصنوعات است که گاهی احساس می‌کنیم جستجوی مقاصد، اختیاری است و بنابراین به محض اراده می‌تواند متوقف شود. با وجود این، جستجوی روشن شالوده‌های روان‌شناختی اعمال انسانی، اهمیت بنیادین مقاصد ارتباطی را در بسیاری ابعاد تجربه‌ی معنا دار آشکار خواهد کرد. (گیز، ۱۹۹۹، ص ۱۶).

شیاب نویسنده

دیکسون و پارلتوسی (۲۰۰۱) ابتدا علیه مدل ارتباطی متن بحث کرده‌اند، با این ادعا که عدم حضور جسمانی نویسنده، تصمیم‌گیری بر این که چه کسی متن را به منظور خاصی نوشته است، غیرممکن می‌سازد. مثلاً من می‌توانم کتابی را تصادفاً از کتابخانه‌ی دانشگاهم بردارم، باز کنم، شروع به خواندن کنم و تجربه‌ای از فهم متن بدون دانستن چیزی درباره‌ی نویسنده یا نزدیک بودن او برای رفع اهمال‌ها به همان صورت که سخنگویان در مکالمه برای شنوندگان انجام می‌دهند، به دست آورم. با وجود این، هنوز هم می‌توانم از فرضیات منی بر این که نویسنده‌ای متن را به منظور خاصی آفریده استفاده کنم که استنباط‌هایی معنایی من را طی خواندن محدود می‌کند.

در واقع شواهد تجربی نشان می‌دهد که مردم فهم زبان نوشتاری را آسان‌تر می‌یابند. اگر فرض شود به وسیله‌ی عملی عمدی (مردم) و نه به وسیله‌ی برنامه‌هایی کامپیوتری بدون عمل عمدی نوشته شده باشد. (گیز، کوشر و میلر، ۱۹۹۱). خوانندگان اصطلاحات استعاری مانند: سیگار، پمپ ساعتی است را وقتی فرضیه و سیله‌ی شاعران قرن بیستم - عوامل عمدی -

نوشته شده باشند، معنی نازتری می‌یابند، نسبت به وقتی که همین استعاره‌ها ساخت‌های تصادفی برنامه‌های کامپیوتری باشند. همچنین وقتی که به مردم گفته شود این عبارات به وسیله‌ی شاعران نوشته شده‌اند، نه برنامه‌های کامپیوتری، زمان بسیار کمتری را برای فهم آن‌ها صرف می‌کنند. به علاوه مردم تلاش بسیار بیشتری برای فهم عبارات نابه‌تجار مانند: چاقوی جراحی مثل نعل است می‌کنند، وقتی فرضاً به وسیله‌ی شاعران نوشته شده باشند، نه برنامه‌های کامپیوتری تصادفی، دقیقاً به این دلیل که فقدان مقاصد ارتباطی در کامپیوتر مسلم است. این داده‌ها نشان می‌دهند که فرض نوشته شدن یک متن به وسیله‌ی یک شخص به قصد معین، نقشی قدرتمندی در درک فوری متن به وسیله‌ی مردم دارد.

البته در بسیاری از موارد، مردم می‌دانند چه کسی متن را نوشته و عقایدش چه می‌تواند باشد و سپس از این دانش برای استنباط معنی متن استفاده می‌کنند. مطالعات تجربی نشان می‌دهد که خوانندگان عادی آگاهانه از فرضیات‌شان درباره‌ی نویسنده برای تفسیر متون و استنباط آنچه نویسندگان تمایل به انتقال آن از طریق متون‌شان دارند. (پاکوبو، ۱۹۹۰، مک جی، ۱۹۸۴، نولن، ۱۹۹۵، نبرنی، لازانسکی، رافائیل و گوهن، ۱۹۸۷). خوانندگان می‌توانند نیت نویسنده را از طریق تفسیرشان از واحدهای متنی کوچک‌تر و هم‌واحدهای متنی بزرگ‌تر استنباط کنند. (ماگلیانو، باجت و گریسر، ۱۹۹۶، طاف و گیز، ۱۹۹۷).

کسانی که از کیستی نویسنده آگاهند و از وضعیت و دیدگاه او تا حدی مطلع‌اند، توانایی ویژه‌ای در تفسیر و ارزیابی مباحثات توضیحی و ابعدارزشناختی متون ادبی دارند. (گیز، ۱۹۹۹).

راوی از نویسنده مهم تر است

دلیل دوم دیکسون و بارنلوسی علیه مدل ارتباطی متن این بود که خوانندگان حداقل در برخی متون، بیشتر روی روایان تمرکز می‌کنند تا نویسندگان واقعی یا تلویحی. خوانندگان ممکن است در بسیاری موقعیت‌ها، حتی نتوانند نویسنده‌ها را از راوی به خوبی تمیز دهند. هر دو این‌ها موارد خوبی هستند، اما رابطه‌ای با این ایده که خوانندگان به ندرت با هرگز، طی برداشتن متن در استنباط مقاصد نویسنده نمی‌گویند، ندارد. به همان صورت که شنونده می‌تواند وقت گوش دادن به سمفونی توجه عمده

خود را روی رهبر ارکستر متمرکز کند، خوانندگان هم می‌توانند در متون ادبی، آگاهانه بر راوی متمرکز شوند. اگرچه باید توجه کرد که در بسیاری موارد به خصوص، در متون توضیحی، راوی، نویسنده‌ی واقعی است. با وجود این، شنونده باز هم نتیجه‌گیری‌های معناداری از آنچه شنیده می‌شود، می‌کند و آن‌ها را به آهنگساز و نه رهبر ارکستر نسبت می‌دهد. خوانندگان همچنین تشخیص می‌دهند این نویسنده است که راوی را خلق کرده است و استنباط‌های مناسبی درباره‌ی راوی و اعمال او از طریق فرضیات‌شان درباره‌ی نویسنده واقعی یا تلویحی به عمل می‌آورند. بعضی نویسندگان احتمال کمتری دارد که خودشان را به عنوان راوی مطرح کنند و ممکن است نخواهند توضیح مستقیمی درباره‌ی کارشان در متن بدهند، اما اغلب بازارهای نویسنده‌ها را برای لحن، صدا و دیدگاه ارتباطی به کار می‌برند. (بوت، ۱۹۸۳). تمرکز بر هویت راوی به این معنا نیست که مقاصد ارتباطی نویسنده به فهم متن ربطی ندارد. اگر خوانندگان این کار را می‌کنند (تمرکز بر هویت راوی)، هویت و اهداف راوی را براساس فرضیات‌شان درباره‌ی نویسنده تعیین می‌کنند.

قابل اعتماد بودن مقاصد

دلیل سوم دیکسون و بارنلوسی (۲۰۰۱) درباره‌ی درک متن قصدآمیز، به غیر قابل اعتماد بودن مقاصد (نیات) مربوط می‌شود. حتی وقتی خوانندگان می‌دانند نویسنده کیست و چیزی درباره‌ی عقایدش می‌دانند، با توجه به ابهام معنی قصدآمیز، کشف مقاصد نویسنده کاملاً دشوار است. با وجود این، این مسأله، به این معنا نیست که خوانندگان، هرگز چیزی درباره‌ی مقاصد فرض نمی‌کنند یا به عنوان بخش بلافاصله قابل پردازش متن، استنباطی درباره‌ی مقاصد نویسنده صورت نمی‌دهند.

چند روش برای پرداختن به مسأله‌ی غیرقابل اعتماد بودن مقاصد نویسنده وجود دارد. یک طرح بحث‌انگیز درباره‌ی تفسیر ادبی و هنری بر این بلور است که کار ادبی یا هنری (تا حدودی) به معنای آنچه نویسنده مشخصاً قصد می‌کند نیست. معنای یک کار با نیت فرضی بیان می‌شود (نیت پیچیده‌ای که یکی از مخاطبان مورد نظر یا ایده‌آل، در نسبت دادن آن به کار قابل قبول‌تر از همه است. لوپسون، ۱۹۹۲؛ ناتان، ۱۹۹۲). معنی متن با فرضیه‌سازی درباره‌ی نویسنده‌ی فرضی وابسته است که در قراردادهای زبان‌شناختی و کارهای هنری زمان‌نوشته شدن اثر به وسیله‌ی نویسنده و نیز از

دانش عمومی درباره‌ی چگونگی خلق متن، بافت می‌شود. یک کار می‌تواند انواعی از معانی را با توجه به مجموعه‌ی بزرگ مقاصدی که خوانندگان می‌توانند درباره‌ی نویسنده و شرایط نوشته شدن اثر نظریه‌پردازی کنند، نشان دهد. ارائه‌ی این تنوع معانی کاملاً مناسب است، حتی اگر نویسنده‌ی واقعی فقط یک تفسیر را برای متن مد نظر داشته باشد.

ملاحظه کنید که چگونه این طرح می‌تواند در عمل کار کند؟ مثلاً چه مقاصدی را باید برای فهم شایسته‌ی چنین عبارات شعری استنباط کنیم؛ وجد، شلوغی مرغ آوازه‌خوانی است که پال‌هایش را بر هم می‌زند؟ این سوال به طور سنتی فرض می‌کند که مقاصد مستقیمی به یک شخص مربوط می‌شوند مثل شاعری که در بافت اجتماعی فرهنگی - سیاسی به خصوص می‌نویسد. با وجود این همان‌طور که اسپریر و ویلسون (۱۹۸۹) بحث کرده‌اند، اشتباه عمده در زمینه‌ی کاربردشناسی (مطالعه‌ی تفسیر گفته) این فرض است که کاربردشناسی:

باید صرفاً به کشف مجموعه‌ی بی‌شماری از فرضیات - برخی مستقیماً بیان شده و برخی تلویحی - مربوط باشد. اما ممکن است که همه‌ی این فرضیات به طور انفرادی به وسیله‌ی شخص سخن‌گو داده شده باشد... پیوستاری از موارد وجود دارد از مفهوم‌های ذهنی که شنونده مخصوصاً قصد کشف آن‌ها را دارد تا مفاهیم ضمنی که برای روشنگری به کار می‌روند و تا تعدیل بیشتر محیط شناختی دو جاذبه‌ی گوینده و شنونده که قصد گوینده از آن‌ها صرفاً مناسبت داشتن گفته‌اش می‌باشد و بنابراین داشتن اثرات شناختی غنی و نه کاملاً قابل پیش‌بینی. (اسپریر و ویلسون، ۱۹۸۶، ص ۲۰۱).

یک فرض برای شخص روشن است اگر محیط شرایط کافی برای آن فراهم کند. (اسپریر و ویلسون، ۱۹۸۶، ص ۳۹).

بر طبق این نظر نویسنده فقط یک قصد ارتباطی روشن در ذهن ندارد و وقتی که می‌نویسد، وجد، شلوغی مرغ آوازه‌خوانی است که پال‌هایش را بر هم می‌زند. بنابراین نویسنده ممکن است یک محتوای شناختی را بدون در ذهن داشتن هر چیزی به طور روشن که محتوای شناختی مورد بحث مستلزم آن باشد، در ذهن خود داشته باشد. در بسیاری موارد وقتی از نویسنده درباره‌ی مناسب بودن تعبیر به خصوصی از متن‌اش پرسش شود ممکن است موافقت کند، حتی اگر این خوانش دقیقاً آن چیزی نباشد که اول بار هنگام نوشتن متن آن را در نظر داشته‌است. بنابراین اگر خواننده از

مقاصد نویسنده بررسی نماید، نویسنده می‌تواند با اشاره به چند معنی محتمل که اول بار وقت نوشتن متن فویا در ذهن نداشته‌ش شرح دهد. بی‌دلیل است که مفهوم موردنظر را دقیقاً به این روش بسط ندهیم، همان‌طور که نویسندگان، مکرراً مفاهیم ذهنی مختلف را که وقت چارچوب دادن به متن مورد بحث مشخصاً در نظر نداشته‌اند، می‌پذیرند.

یکی از مشخصه‌های ادبیات برجسته این است که نوعاً طیف گسترده‌ای از ایده‌ها را هم‌زمان منتقل می‌کند. بعضی از این ایده‌ها آن‌هایی هستند که نویسندگان تمایلی به انتقال آن‌ها دارند. آن‌ها از خوانندگان، تشخیص نیت‌شان را برای انتقال دقیقاً همین ایده‌ها می‌خواهند. وقتی که خواننده به‌طور مستدل عطفش است نویسنده استنباط معنی به‌خصوصی را از دیگران می‌خواهد، غالباً آن را «مفهوم ضمنی قوی» می‌گوید. (پلکنینگتون ۲۰۰۰). با وجود این خوانندگان، معانی را که می‌تواند بخشی از نیت مخصوص نویسنده برای انتقال بیابد، استنباط می‌کنند. بسیاری از نویسندگان، مشخصاً از خواننده می‌خواهند که فقط معانی ضمنی آشکار در نوشته‌هایشان را بپذیرند. (مفاهیم ضمنی که محیط شناختی دو حاشیه نویسنده و خواننده را توصیف می‌کنند). وقتی خوانندگان به جستجوی معانی‌ای که نویسنده به‌طور واضح قصد استنباط آن‌ها را به وسیله‌ی خواننده ندارد می‌پردازند، معانی حاصل معانی ضمنی ضعیف هستند. مردم معانی ضمنی ضعیف را با جستجوی گسترده‌ی دانش خود درباره‌ی مفاهیم به‌خصوص و نیز دانش‌شان درباره‌ی نویسندگان مشخص‌گونه‌های ادبی استنباط می‌کنند. انتظار نمی‌رود که تأثیرات ادبی مثل مفاهیم ضعیف نیز از سوی نویسندگان منتقل شوند و به‌همان صورت از سوی خوانندگان درک شوند. در عوض، مفاهیم ضعیف واضح هستند. با این همه، معنی یا مفهوم ضمنی واضح، واقعاً از نظر ذهنی بازمانده است؛ زیرا فرض می‌تواند بدون پذیرفته شدن آگاهانه، واضح باشد.

وقتی که مردم متنی را می‌خوانند مثل محاوره یا محدودیت‌های هم‌زمان با آن روبرو نیستند و می‌توانند تلاش شناختی بیشتری را در استنباط انواع گسترده‌ای از مفاهیم ضمنی ضعیف و حناخیلی ضعیف به عمل آورند. مثلاً خوانندگان مختلفه خوانش‌های متفاوتی دارند و یک خواننده خوانش‌های متفاوتی را در موقعیت‌های متفاوت دارد زیرا اطلاعات در حافظه‌ی بلند مدت با توجه به این‌که چه فرضیاتی به

چه اطلاعاتی مربوط باشد (مفاهیم، عقاید، دانش نویسنده) و این‌که چگونه این اطلاعات در هر لحظه به سهولت در دسترس قرار می‌گیرند، فرق می‌کند.

البته خوانندگان گاهی تفاسیر یا مفاهیم ضمنی‌ای را از متن برداشت می‌کنند که اساساً از آن‌چه نویسندگان مشخصاً اراده کرده‌اند، تفاوت دارد. برخلاف سیاق‌های دیگرسون و بازنلوسی (زیر چاپ) نویسندگان غالباً ادعا می‌کنند که خوانندگان، اثرشان را بد فهمیده‌اند یا در تعبیر، زیاده‌روی کرده‌اند. این بدان معناست که نویسندگان ایده‌های معینی درباره‌ی آن‌چه متون‌شان منتقل می‌کنند، دارند. (گیز، ۱۹۹۹). با وجود این، این دلیل که مقاصد نویسنده به تعبیر متن مربوط است به معنی آن نیست که این فهم، منحصر به دنبال کردن مقاصد نویسنده است. هر چیزی که خوانندگان درباره‌ی متون می‌خواهند بگویند، لزوماً با آن‌چه نویسندگان با کارشان قصد گفتش را دارند، مربوط نیست. نقد ادبی در برجسته کردن اهمیت معنی قصد نشده در خواندن ادبیات موثر بوده است و دانشمندان شناختی در قدرقانی تمام و کمال از این ابعاد فهم متن سهم شایسته‌ای خواهند داشت. با وجود این هر سطحی از استنباط معنی قصد نشده، نیاز به جبهه‌گیری در مقابل زمینه‌ی فهم مقاصد ارتباطی نویسندگان دارد.

چالش تجربی

دیگرسون و بازنلوسی (۲۰۰۱) به خاطر کنکاش در فرضیات بنیادین چارچوب متن به عنوان ارتباط، درخور اعتنایی شایسته با وجود این استقبال آنان از رویکردی معنی‌تر به فهم متن در نیت ابعاد فهم چگونگی تفسیر غنای کلام نوشته به وسیله‌ی خواننده، ناکام ماند. آن‌ها نه تنها در ملاحظه‌ی این‌که چگونه فهم متن، خصوصیات مشترک بعضی با محاوره دارد، ناتوان ماندند (نگ‌گیز، ۱۹۹۹)، بلکه تلاش‌شان برای دور کردن مقاصد نویسنده از مطالعه‌ی فهم متن، ظاهراً در وضع فرایندهای شناختی بنیادین به شکست انجامید.

بحث درباره‌ی قصدآمیز بودن همان‌طور که در پنجاه سال گذشته هم در علوم انسانی و هم در علوم شناختی رایج بوده، ادامه خواهد یافت. با وجود این تعیین نقش دقیق فرضیات درباره‌ی مقاصد نویسنده در فهم متن، کوشش چندفرضیه به وسیله‌ی محققان را می‌طلبد. آزمایش فرضیاتی که باید به صورت تجربی مورد مطالعه قرار گیرند باید از موارد زیر نام برد. (اقتباس از گیز، ۱۹۹۹):

۱- مقاصد نویسنده انگیزه‌ی مردم در فهم چرایی وجود متون است و می‌توان برای بیان معانی ویژه به صورت قراردادی بدان نگریست، اما استنباط آن‌چه نویسندگان قصد انتقال آن را دارند، در فهم شناختی کلام نوشته شده در حالت عادی نقش مهمی ندارد.

۲- مقاصد نویسنده، هم چرایی ارزش دادن مردم به برخی متون خاص را تعلیل می‌کند و هم این‌که چرا وقت آندیشیدن آگاهانه درباره‌ی این متون، آن‌ها را معنی‌دار می‌یابند. با وجود این، فهم مقصود نویسنده به وقت آفرینش متن، نقشی در درک جاری و روزمره از زبان نوشته ندارد.

۳- مقاصد نویسنده، بخش اساسی سیستم شناختی ما است و در تفسیر فوری متون به وسیله‌ی مردم کارکرد خودکار دارد.

۴- استنباط قصدآمیزی در بعضی موارد بیشتر به عنوان فرآورده‌های بعدی فهم متن و نه زمینه‌ی بنیادین ساخت معنا به وقت خواندن روی می‌دهد.

۵- مقاصد نویسنده، به عنوان محصول مشترک تعاملات مردم از طریق متون تلقی می‌شود. پس مقاصد، ایده‌هایی هستند که از ذهن نویسنده‌های دیگر کشف می‌کنیم؛ زیرا آن‌ها از شبکه‌ی فرهنگی تعامل اجتماعی مردم از طریق مواد متنی خلق می‌شوند و بخشی از آن هستند.

۶- فرضیات درباره‌ی مقاصد نویسنده بین مردم حتماً درون بافت اجتماعی فرهنگی یکسان متفاوت است. تازبخجه‌ی شخصی، انگیزه‌ها و تجربه‌ی فرد از متون خاص، روش‌های بسیار مشخص میزان شرح دادن آگاهانه‌ی معانی قصدآمیز در وقت خواندن را شکل می‌دهند.

۷- فرضیات درباره‌ی مقاصد نویسنده در محیط‌های فرهنگی متضاد، بسیار متفاوت است. استنباط قصدآمیز کاری بیش از عمل شناخت شخصی است؛ عملی اجتماعی - فرهنگی است و می‌تواند بسته به فرهنگ، اهمیت متفاوتی داشته باشد.

بعضی از شواهد تجربی که به‌طور خلاصه به آن‌ها اشاره شد، مستقیماً به ابعاد متفاوت این فرضیه‌ها مربوط می‌شود. مطالعات آتی، استفاده از روش‌های جاری و غیرجاری مناسب در کنکاش این ایده‌ها را می‌طلبد. در کمال مطالعه‌ی متون صرفاً به عنوان مصنوعات مستقل از آفرینندگان آن‌ها و مقاصد ارتباطی‌شان مطمئناً فهم نظری ما را از تفسیر متن منحرف می‌کند. تقاضای من این نیست که ایده‌ی تعامل بین نویسنده و خواننده را کنار بگذاریم، بلکه در جستجوی جزئیات بیشتری از میزان محدودیت روابط معنایی ما با متون به وسیله‌ی مقاصد نویسنده باشیم. ■